



چهارشنبه ۲۱ خرداد ۱۴۰۴

وطن‌امروز | شماره ۴۳۳۸

[شعر و ادب]

نگاهی به گزیده ادبیات معاصر ۵۵؛ گزیده اشعار مرحوم دکتر احمد عزیزی

مثنوی سرای نوگرا

[وارث گیلانی]

و رنگ تفریح می‌تواند به حساب آید، لیکن نه همیشه:

«ما رسول امتی کور و کریم
کس نمی‌داند که ما پیغمبریم
کس ز باغ خلوت ما گل نچید
هیچ کس دانایی ما را ندید
ما که از خیل ابوجهلان نه‌ایم
امت امی چه می‌داند چه‌ایم
در پی ما دشنه و دار است و بس
حاصل ما سنگ انکار است و بس…»

نکته مهم دیگری که در مثنوی‌های عزیزی قابل نقد و بررسی است و باید تجزیه و تحلیل شود، انسجام معنوی و ارتباط معنایی بین مصراع‌های یک شعر است که در مثنوی‌های او گاه هست و گاه نیست. زمانی که این امر رعایت نمی‌شود، طبعاً مصراع‌های پراکنده و دور از ذهن شعر را به سمتی نامعلوم یا تقریباً نامشخص می‌برند؛ اگرچه اینگونه اشعار نیز خالی از سطرهای درخشان نیستند؛ شاید در این گزیده اشعار بهترین گزیده منفی را به لحاظی که گفته آمد پیدا نکنیم، زیرا هر چه باشد شعرهای این دفتر از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی و انتخاب قرار گرفته‌اند؛ با این حال، مثنوی «وجین‌زار» تقریباً شعری نامنسجم است، البته اگر همه مثنوی‌های عزیزی روایی و داستانی بودند، حداقل ارتباط معنوی اثر را به صورت طبیعی حفظ می‌کردند اما بسیاری از مثنوی‌های عزیزی روایت کمرنگی دارند و بیشتر در تصویرهای منسجم، و پراکنده خود گم‌مند. شاعر در شعر «وجین‌زار» «ابتدا از بهاری که از زمستانی دور آمده می‌گوید و بعد از بلبل و کاکلی و جنگل سبزپوش و دشت شقایق‌نوش، بعد ناگهان «از این همه که بود و دیگر نیست می‌گوید» که اگر از این ناگهانی بی‌تمهید و اتصال شاعرانه‌اش بگذریم، می‌توانیم این حرکت را به نوعی رعایت روند روایت محسوب کنیم که اتصال بعدی‌اش تنها با تصویرسازی‌های زیبا و کمتر زیباو نازیبا

در هر مصراع بیش می‌رود و چیزی جز آه و ناله‌های شاعرانه را با زبان زیبایی شاعرانه پیش نمی‌برد. یعنی در نهایت، حرفی برای گفتن ندارد، مگر در بعضی ابیات که آن نیز سبب ارتباط و انسجام اجزای شعر نمی‌شود؛ یعنی نمی‌تواند بشود با این اندک خود:
«وه چه سرد و سوت و کور آمد بهار
از زمستان‌های دور آمد بهار…»

جنگل آن تصنیف‌های شاد کو
آن زنان سبز شالی‌زاد کو…
شویون آمد راه بر شادی نمائد
یک خروس از صبح آبادی نمائد…
می‌کشد ما را و می‌کاهد ز ما
این شب قطعی چه می‌خواهد ز ما»
بعضی مثنوی‌های عزیزی نیز انسجام و ربط کلی اجزا و مصراع‌های‌شان را از یک مضمون می‌گیرند؛ مثلاً از مضمون «جولانی» منتها در اینگونه اشعار نیز انسجام و ارتباط اجزا و سطرها باید درونی باشد:
«آه گل‌های جوانی رفته‌اند

احمد عزیزی در غزل، مبدانش برای پرواز تخیل کم است و محدودش می‌کند؛ او با این تخیل سیال ناگزیر است قالبی را انتخاب کند که معمولاً مصراع‌هایش کوتاه است و قافیه‌های چندانی نمی‌خواهد که دست و پاگیر باشد؛ از این رو مثنوی بهترین گزیده ناگزیر است برای ذهن موزونی که خیلی در بند موسیقی قافیه نیست و مثنوی هم از این باب، باب دل است، چون هر بیتش تنها یک قافیه لازم دارد و عزیزی نیز دنبال قافیه‌های آزاد است؛ از قافیه‌های کناری و صوتی و شکلی گرفته تا قافیه‌های پنهانی که شعر را سرشار از موسیقی می‌کند اما اجباری نیست و صدای رنگ و آهنگش از درون شنیده می‌شود؛ از حرفی که کلماتش ناخودآگاه بدرستی و دقیق و ظریف و آهنگین کنار هم نشست‌اند:

«دله دل از چه باغی برده‌ام
من که گنجشکی زمستان خورده‌ام…
مردم از ذوق تکلم‌رای‌ات
آه از این تله‌چره عرفانی‌ات…
ما قدمگاه گیاهان تریم
زائر آیینه یکدیگریم
روح ما نیلوفر آندوه‌هاست
لانه ما بیشه‌ها و کوه‌هاست…»

عزیزی نه تنها در این قافیه‌زار و بازار موسیقی شعرش را می‌تند تا در نوگرایی کمتر از شعرهای درجه یک و درخشان نیمایی و سپید نباشد، از بازی‌های زبانی نیز غافل نیست؛ بازی‌هایی که شکشش شعر را به محتوای اصیل خود نزدیک‌تر می‌کند و به آن جلوه‌ای درخور و تازه می‌دهد:

«فیض بلبل می‌زند آواز ما…»
«تجوی آیینه صرف صورت است…»
«ها برون رنگ و درون رنگ آمدم…»
اینگونه بازی‌ها از دستور زبان فارسی خارج نمی‌شوند، بلکه به عمق و گسترای زبان فارسی نیز فایده می‌رسانند و زبان را گسترش می‌دهند. البته عزیزی تحت تاثیر جو زیبایی تجلی، عالی کار می‌کند و از «هر کسی بر شاخه خود گل کند» می‌گوید و گاه رویایی‌وار «این همه آیینه در رفتار کیست» را نشان می‌دهد اما گاه نیز در مستی شعر و هستی معنا، گلزار را با تجلی‌زار اشتباهی می‌گیرد و به سطرهایی از این دست می‌رسد:

«قوم بربرهای احساسیم ما
امتی پره‌انه‌شناسیم ما…»
ول نمی‌دور روستامان در ریشپ
بین کیک و ما نمی‌شد کشمکش…»
تا «کشمکش» بتواند «کشمش کیک» را تداعی کند؛

و نیز گاه می‌رسد به سطرهایی که نظمند، البته عزیزی آنقدر اشعارش پرتخیل و پرتصور است که سطرهای منظم گاه خود نوعی تنفس و وقت استراحت

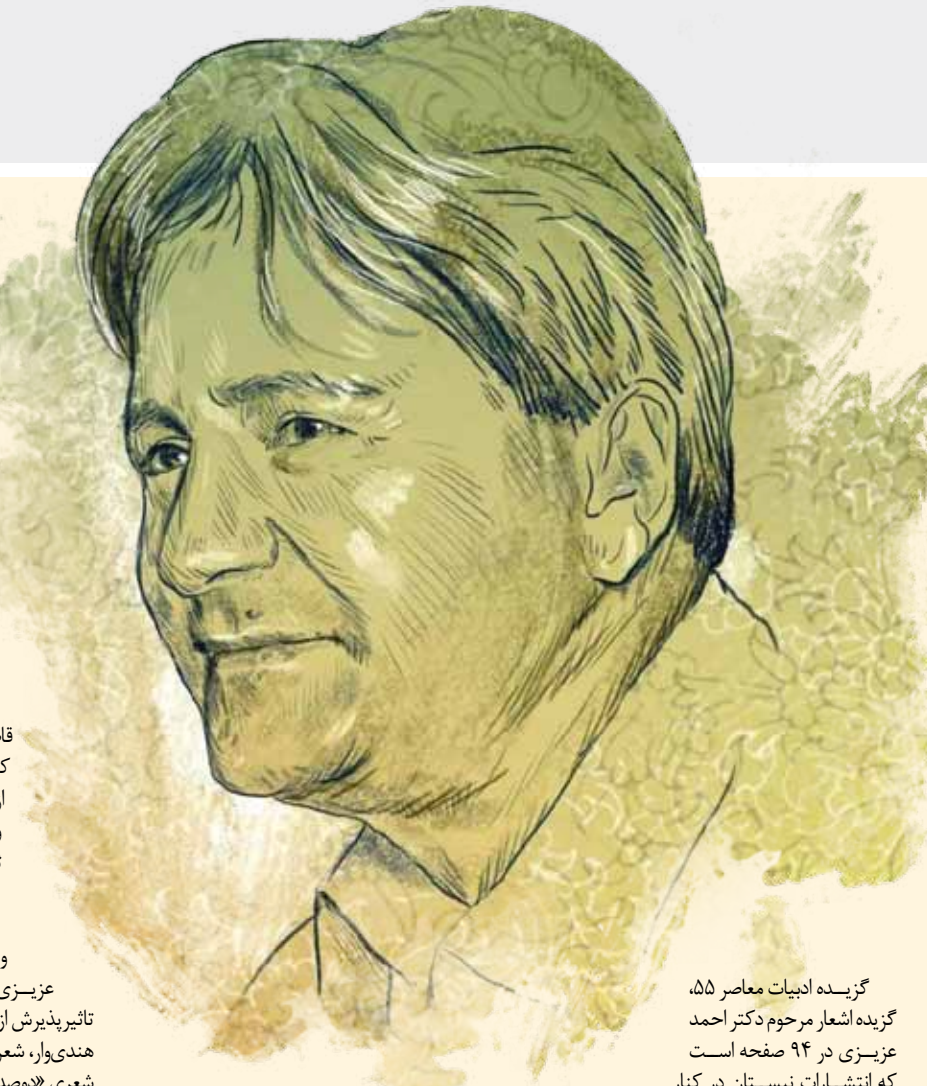
آشکارتر می‌کند و تاثیر قالب‌های دیگر شعری این شاعر را از زبان مثنوی‌هایش بیشتر نشان می‌دهد:
«باز هوای سحرم آرزوست
خلوت و مژگان ترم آرزوست
شکوه غربت کند هر زبان
قاصدکی در بدرم آرزوست
کوچه گلبرگ پر از آشتی ست
از خم شبنم گذرم آرزوست
ثانیای بیشترم آرزوست…»
زخم نمی‌بارد از این نسترن
لاله خونین جگرم آرزوست»

ویژگی دیگری که به غزل‌های احمد عزیزی رنگ و بیزه و خاصی می‌زند، زبان تاثیرپذیرش از زبان و سبک هندی است. این گرایش هندی‌وار، شعر او رنگی‌تر کرده و آن را از منظر زبانی شعری «ودودیایی» می‌کند، زیرا زبان عزیزی تلفیق و توأمانی است از زبان و سبک هندی و زبان و طرافت ابتکاری خودش و تاثیرپذیری آشکار و پنهانی که از شعر امروز دارد؛ تأثیری نه از آن نوع تاثیر اجتماعی که شاعران بعد از نیما آنان را به سمت اشعار اجتماعی گرایش داد، بلکه تأثیری سپهری‌وار با رنگ‌آمیزی‌هایش؛ رنگ‌آمیزی‌های عرفانی و طبیعت‌گرا و نزدیک‌هایش با خدا؛ از راه طبیعت و نزدیک‌ترین اشیا، آنگونه که سپهری نیز چنین بود و چنین می‌گفت: «هان خدا اینجاست امشب روی گل…»، البته این امر بیشتر در مثنوی‌های عزیزی قابل پیگیری است:

«کاشکی آیینه عربانی نداشت
هیچ چشمی پلک پنهانی نداشت
کاش هر کوهی بهار رنگ بود
هر درختی لانه آهنگ بود
کاش هر باغی که در گل می‌نشست
زیر هر برگش تامل می‌نشست
کاش حیوانات کافر می‌شدند
فوج انسان‌ها پیمبر می‌شدند
کاش مذهب مثل نان تازه بود
کاش دین در شهرها دروازه بود…»

و سبک هندی و تا حدسی به زبان بیسدل دهلوی نزدیکی‌هایی دارد:

«شقایق‌پیکر دردم ز شویون پیرهن دارم
به داغم تازه کن چون لاله تا زخمی به تن دارم
به تاویل طرب مایل مگردان رنگ زردم را
خمار خلسهام خمیازه می‌در دهن دارم
به طاق خلوت ا آیینه می‌بندم عجب نبود
اویس خویشم و همواره شوقی با قرن دارم…»
گذر کن از جنون شعر در کوی فنون کامل
که من صد کوچه ترس از سنگ طفلان سخن دارم»



غزل پیشرو معاصر، چندان به چشم نمی‌آیند؛ در حالی که زبان عزیزی تنها در مثنوی است که می‌تواند در شعر امروز حرفی برای گفتن و نوری برای درخشیدن داشته باشد. عزیزی را باید احیاگر مثنوی دانست و ابداعگر «مثنوی نو». او حتی در دیگر قالب‌ها، پیرو زبان مثنوی خود است. درست است که زبان شاعران شاخص در قالب‌های مختلف شباهت‌های زیادی به هم دارد اما شباهت کامل زبانی همه قالب‌های شعری شاعری به یکی از قالب‌های شعری او، نشانه خوبی نیست و نشان از آن دارد وی خود را در قالب‌های دیگر تکرار می‌کند؛ چنانکه عزیزی در غزل‌هایش تقریباً در حال تکرار خود در مثنوی است، زیرا مثنوی‌هایش چیز دیگری است و او ذاتاً مثنوی‌سرای نوگراست؛ هر چند کسی که غزل‌های عزیزی را در این کتاب گزینه کرده، سعی کرده غزل‌هایی را انتخاب کند که زبانش با مثنوی‌های عزیزی در تفاوت باشد، اگرچه غزل‌های عزیزی در کل و کموبیش طراوتی غزل گونه نیز دارد اما به روانی مثنوی‌هایش نیست:

«مانده دبری ستاره‌چشمی ز دیده ما نگاه ما را
به شام هجران ز تیره‌بختی نگیرد آیینه آه ما را
خیال بی‌حاصل زرخدان کشیده تنگم به بر چوبیزن
منبزه رنگی نمی‌گشاید به ماه رخسار، چاه ما را
به بوسه‌گاه لیش نهادم به خواب غفلت لب نیازی
نمی‌پذیرد نگاه پاکش ز فرط عصمت گناه ما را…»

در غزل بالا نیز رگه‌هایی از تصویرسازی عزیزی در مثنوی‌هایش معلوم است و طبعاً نوع زبانش؛ در بیت ذیل بیشتر:

«هنر ز آوای خودنمایی رود به برج نظاره کامل

عروج انگشت حیرت آرد به باب آواز ماه ما را»

اما غزل ذیل از آن دست غزل‌هایی است که زبان و تخیل و نوع تصویرسازی‌های عزیزی در مثنوی را

گزیده ادبیات معاصر ۵۵،

گزیده اشعار مرحوم دکتر احمد عزیزی در ۹۴ صفحه است که انتشارات نیستان در کنار گزیده‌های دیگری از دیگر شاعران امروز منتشر کرده است.

این دفتر چند بخش دارد: غزلیات (حدود ۱۸ غزل)، مثنوی‌ها (حدود ۷ مثنوی)، دوبیتی‌های پیوسته (یک شعر)، رباعی و دوبیتی (۳ تا).

این گزیده را که دیدم، فکر کردم به اینکه چرا همه گزیده اشعار به یک شکل و صورتند یعنی اصرار دارند از یک شاعر، در هر قالبی که شعر سروده، چند شعر بیاورند. در صورتی که گزیده اشعار یا گزینه اشعار یعنی برگ‌زیدن بهترین اشعار یک شاعر؛ حالا ممکن است آن شاعر، اصلاً غزل‌سرای خوبی نباشد و اشعار سپید و نیمایی‌اش بهترین‌هایش نباشد یا برعکس، یا مثل احمد عزیزی، بهترین‌هایش تنها در مثنوی‌هایش یافت شود و بیشتر این بهترین‌ها نیز در کتاب شعر «کفش‌های مکاشفه»، از این رو منطقی و عقل و ذوق سلیم حکم می‌کند همه گزیده‌هایش یا حداقل ۹۰-۸۰ درصد گزیده‌ها از مثنوی‌هایش انتخاب شود و بیشترین این انتخاب‌شده‌ها هم از کتاب «کفش‌های مکاشفه» باشد، چرا که طبیعی است، زیرا عزیزی در مثنوی‌سرایی شاعری درجه یک است، نه غزل و رباعی و… نیز بهترین کتاب شعرش «کفش‌های مکاشفه» است و یک گزینشگر باسواد و باذوق حتماً بیشترین اشعارش را از بهترین کتابش انتخاب می‌کند. این قانون پیچیده و سختی نیست. در حالی که می‌بینیم در این محدوده ۹۴ صفحه‌ای، فقط ۷ مثنوی از احمد عزیزی انتخاب شده است! اگرچه به نظر من، برای گزیده کردن مثنوی‌های عزیزی ۲۰۰ صفحه هم کم است و طبعاً برای این کتاب، آمدن غزل‌ها و دوبیتی پیوسته و رباعی و دوبیتی نیز اضافی. منظور این نیست که غزل‌های عزیزی شاخص و زیبا نیستند، منظور این است که هم در مقابل مثنوی‌هایش و هم در مقابل

الف. م. نیساری: مجموعه رباعی «سزاوار» از امیر مرادی را انتشارات شهرستان ادب در ۱۰۹ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این دفتر دربرگیرنده ۹۹ رباعی است.

امیر مرادی متولد ۱۳۶۸ است، یعنی ۳۵ سال دارد. او رباعی‌های این دفتر را قبل از ۳۰ سالگی سروده است. هر چند شاعران در واقع در عرض زمان شعر می‌گویند، نه در طول زمان. به این معنا که یک شاعر ممکن است بهترین شعرهایش را در ۲۵ سالگی یا ۲۵ سالگی یا ۶۵ سالگی بگوید؛ مشخص نیست.

شعرهای این دفتر دارای مضامین عمومی است اما بیشتر هستی‌شناسانه است؛ رباعیاتی که در خود اندیشه‌ورزی دارد و این خاصیت و ماهیت رباعی است، یعنی رباعی قالب و شیوه‌ای است که بیشتر دربرگیرنده مضامین و مفاهیم فلسفی و هستی‌شناسانه است و به نوعی در تبیین جهان‌بینی شاعر نقش دارد. البته الزاماً رباعی این نیست و می‌تواند آزادانه هر گونه که بخواهد باشد؛ طبعاً به شرطی که توانایی آنچه را که می‌شود داشته باشد؛ مثلاً در رباعی زیر شاعر خلقت را از منظر خداوند (آنچه را که خداوند از خلقت در کتاب‌های مقدس بیان کرده است) بازگو می‌کند:

«ز جنس شما نیست، جواش این بود
خود می‌دانم چیست، خطایش این بود
مشغول نشست، مشّت خاکی برداشت
انسان را ساخت، انتخابش این بود»

و در رباعی دیگر که در زیر می‌آید، شاعر خواسته خلقت را از منظر و نگاه خود تشریح و باز کند؛ اینگونه:

«دها خواب نبود، ناگهان را دیدم
چشمم گل بود، آسمان را دیدم
جان یافتم از نسیم ترم نفسی
از خاک بر آمدم، جهان را دیدم»

مرادی از منظر عارفانه هم به خلقت نگرسته است:

«ز خاک بر آورد، مثل برانگیخت مرا

با نسخه خویشتم در آمیخت مرا

می‌ساخت و می‌ساخت و می‌ساخت و… ساخت
پیدا شد چشم تو، به هم ریخت مرا»

در کنار اینگونه از مضامین و گرایش‌ها، مجموعه رباعی «سزاوار» خالی از مضامین و مفاهیم آیینی نیست و دارای گرایش‌های دینی و مذهبی است؛ مثلاً رباعیاتی درباره حضرت ولی عصر (عج) و حضرت محمد(ص) دارد؛ مثل رباعی زیر:

«بیش از تو چه بوده؟ احتمالی شاید
بحث عبثی، خواب و خیالی شاید
پیش از تو جهان چه بوده؟ شاید وهمی
محدوده مبهمی، محالی شاید»

همچنین رباعیاتی که مناجاتی و دعاگونه است و خطاب به

حضرت حق است؛ مثل رباعی زیر:

«فرین کش ناله زن و مرد منم

هم‌سفره سالخورده درد منم

خود را بر مردم و جامعه می‌گذارد؛ به گونه‌ای که تأثیرات آن در درازمدت آشکار می‌شود؛ آن زمان که شعر و هنر چون خون در رگ مردمان و در لایه لایه جامعه نفوذ کرده و جریان دارد، چون شعرها و آن دسته از آثار هنری که سطحی یا معمولی هستند، طبعاً تاثیرهای آنی و زودگذر دارند و ماندگار نیستند؛ یعنی مثل آثار ماندگار که آرام آرام در طول زمانی مشخص در جان مخاطب می‌نشینند و در دل نشست می‌کنند، نیستند تا ماندگاری را در افراد و جامعه بیهمة کنند.

از این روست که باید اشعار شاعران را به نقد و بررسی نشست تا شاخصه‌هایش روشن و آشکار شود و کلتی‌ها و اشکالاتش هم. زبان رباعیات مرادی در مجموعه رباعی «سزاوار»، دارای زبان شعر قدیم است و طبعاً نوع بیانش در نگاه عرفانی و اندیشه نیز از همین زبان پیروی می‌کند اما گاه وقتی موضوع و مضمون عوض می‌شود، به تبع آن شکل و زبان شاعر نیز تا حدی عوض می‌شود. در واقع کلماتی خاص این تازگی را رقم می‌زند؛ کلماتی که با خود تازگی نیز می‌آفرینند؛ کلماتی چون «شبنم» و «برگ» خاصه کلمه «فاصلد» که با «همیدن معشوق، پروازش به پرواز پراکندگی» تشبیه شده است:

«پایان شو دوران پریشانی را
این برگ، برگ پیشیمانی را
پلکی بتکان و گردبادی برسان
بر هم بزن این معر که گردانی را»

«بیزار از اخبار اسفباری تو
باریگر مردم گرفتاری تو
در گردش صبح و شام، هشیاری تو…
خندیدی: عجب حوصله‌ای داری تو!»

اما اینکه شاعری نوعی نگاه خاص دارد و از زلف پریشان کسب جمعیت می‌کند و دارای جهان‌بینی مشخص است، یکی از امتیازهایی است که می‌تواند شاعر و شعرهایش داشته باشد؛ امتیازی که در مجموعه رباعی «سزاوار» می‌توان آن را دید اما این کافی نیست، زیرا یک انسان باسواد و باشعور که شاعر و هنرمند هم نیست می‌تواند از این امتیاز والای انسانی برخوردار باشد؛ یعنی صاحب اندیشه و جهان‌بینی و معرفت عرفانی باشد.

حال باید گفت و دانست فرق یا امتیاز مضاعف امیر مرادی و دیگر شاعران برخوردار از این معرفت و اندیشه با دیگر مردمان صاحب معرفت و اندیشه در چیست؟

طبعاً باید فرق‌شان در نوع کلام یا شعر یا هنرشان باشد؛ مثلاً باید دید که مرادی در زبان و شکل و ساختار رباعیات خود موفق بوده است و این اشعار در خود چقدر تازگی و نوگرایی و ویژگی‌های شعری ذخیره دارد، چون همین داشته‌هاست که سبب می‌شود شاعری نسبت به دیگر شاعران شاخص یا شاخص‌تر شود. طبعاً این خاصیت بودن امری بیهوده نیست، چون تاثیرگذار است و هر نوع تاثیرگذاری فرهنگی، فرهنگ‌ساز است و سبب رشد و اعتلای عقلی و حسی جامعه می‌شود. نکته

اینجاست که شعر و هنر از درون و آهسته و پیوسته تأثیرات